

خاستگاه اسطوره‌ای نام سیاوش

دکتر بهار مختاریان*

چکیده: ریشه نام سیاوش با دو جنبه معنایی ارتباط دارد:

۱- اسب سیاه

۲- درخت سیاه

اینکه چرا این دو معنا با نام سیاوش مرتبط اند به باورهای اسطوره‌ای باز می‌گردد. در این نوشته از اسطوره‌های مشترک اقوام هند و اروپایی کمک می‌گیریم تا توضیحی برای نام سیاوش بیابیم.

کلیدواژه: سیاوش، اسب سیاه، مو (درخت) سیاه، اسطوره، شاهنامه.

پرتال جامع علوم انسانی

اسطوره‌شناسی تطبیقی:

اسطوره‌شناسی تطبیقی نو که با نام ژرژ دومزیل (George Dumézil) شناخته شده است، الگوی پژوهش‌های اسطوره‌شناسی تطبیقی پیش از خود را به هم زد. اسطوره‌شناسی تطبیقی در معنی اخص آن، بر اثر تحقیقات دومزیل بنیادی بسیار استوار یافت. او توانست دانشی را که روزگاری بنیادهای نظری و عملی آن به تشتت و پراکندگی دچار شده و به زعم عده‌ای، مرده بود، از نو زنده کند. او نه فقط ابعادی جامعه‌شناختی و

مردم‌شناختی به رویکرد کارکردگرایانه مطالعات سنتی اسطوره‌شناسی تطبیقی، حماسه‌ها، آیین‌ها و افسانه‌های اقوام هند و اروپایی افزود، بلکه تصویری کاملاً تازه از پیوندهای زبان‌شناختی، اساطیر و نهادهای اجتماعی جوامع هند و اروپایی ترسیم کرد. این تصویر و آن مفاهیم تازه نه فقط در گستره پژوهش‌های مردم‌شناسی، بلکه در جامعه‌شناسی تأثیری ژرف بر جای نهاده است. با این همه، مگر در مواردی معدود، نظریه دوزیل در زمینه اسطوره‌شناسی تطبیقی از سوی مردم‌شناسان انگلیسی و امریکایی که به بررسی اساطیر و فولکور می‌پرداخته‌اند، نادیده انگاشته شد. محور اصلی اسطوره‌شناسی تطبیقی دوزیل برای باور استوار است که در اساطیر، افسانه‌ها و حماسه‌های ملل هند و اروپایی و جز آن، جهان‌بینی مشترکی بازتاب دارد که این جهان‌بینی نه فقط در اساطیر و ادیان، بلکه در نهادهای اجتماعی این اقوام متجلی است. دوزیل دیگر به همانندی‌ها و همسانی‌های صوری نام‌ها، آیین‌ها و... در میان زنجیره اساطیر و آیین‌های اقوام مختلف هند و اروپایی بسنده نمی‌کند، بلکه گام از این فراتر می‌نهد و بر آن است تا از پس اساطیر و مجموعه ایزدان و آیین‌ها و مناسک و امثال آن، نظام مشترکی را نیز کشف نماید.

پس از این مختصر، در بررسی اسطوره‌های ایرانی، بیش از هر چیز بایستی به افق گسترده‌تری از منابع مشترک اقوام هند و اروپایی توجه کنیم. برای این منظور نیاز به شناخت و معرفی آثاری داریم که در این افق گسترده می‌گنجند. درون‌مایه شاهنامه نیز یکی از منابع اسطوره‌ای - حماسی اقوام هند و اروپایی است که برای تحلیل بسیاری از شخصیت‌ها و موضوعات آن، به یافتن پیوندش با دیگر آثار نیازمندیم. از این رو پژوهشگران شاهنامه بایستی پیش از هر چیز به مآخذشناسی منابعی می‌پرداختند که از نظر فرم و محتوا به شاهنامه نزدیک بود. این مآخذشناسی بایستی هم به معرفی منابع می‌پرداخت و هم اهمیت ترجمه این آثار را برای پژوهشگران خاطرنشان می‌کرد. شاهنامه‌شناسی که از خود شاهنامه آغاز شود و به خود شاهنامه پایان پذیرد، می‌تواند خطاهای بسیاری، ناشی از نگاه یک بعدی، در بر داشته باشد و افق پژوهش‌های وابسته

به آن، یعنی اسطوره‌شناسی را، بسته نگاه دارد. یکی از این آثار که از نظر ما دور مانده است، «ادا» نام دارد و به طور شگفت‌آوری هم از لحاظ زمانی تقریباً هم‌زمان با شاهنامه فردوسی است و هم دارای محتوای یکسانی با آن است.

نام «ادا» به دو اثر مختلف ادبی ایسلندی کهن اطلاق می‌شود. در اصل، این نام به منظومه‌ای که اسنوری استورلسون (Snorri Sturluson تولد ۱۱۷۹ و مرگ ۱۲۴۱م) در ۱۲۲۰ میلادی به شاه نروژ، هاگون هاگونارسون (Hakon Hakonarson) پیشکش کرد، گفته می‌شود و در واقع، کتاب آموزشی برای شاعران (Skalden) به شمار می‌آید. سنوری استورلسون اثر خود را در سه بخش سروده است. در دو بخش نخست موضوعات اسطوره‌ای و افسانه‌ی شاعران پیش از خود را به نثر بیان می‌کند و در بخش سوم که «فهرست ابیات» است، مثال‌هایی از اشعار کهن می‌آورد.

در سال ۱۶۴۳ میلادی، نسخه‌ای دیگر به دست آمد که اشعاری از آن عیناً در اثر اسنوری استورلسون نیز به کار رفته بود. این اثر دیگر که باز «ادا» نامیده می‌شود و به خطا به اسنوری منسوب است، بسیار مشهورتر است. تاریخ کتابت آن ۱۲۷۰ میلادی است، در ایسلند نگاشته شده و شامل مجموعه‌ای از اشعار کهن ایزدان و پهلوانان است. سراینده این اثر، نخست سموندز زیگفوسن (Saemundur Sigfusson) تصور شد که در سال‌های ۱۰۵۶ تا ۱۱۳۳ یکی از کهن‌ترین و نام‌آورترین شاعران ایسلند به شمار می‌رفت. از این جهت این سروده‌ها را «سموندز - ادا» خواندند.

در دوران معاصر، این سرودها هم، بر اساس همان اثر اسنوری، به خطا، «ادا» خوانده شد. به همین جهت امروزه برای این که این دو اثر با هم خلط نشوند، اثر نخست را اسنورا - ادا (Snorra- Edda) یا «ادای نو» و اثر دوم را «سرودهای ادا» (Lieder Edda) یا «ادای کهن» می‌نامند، اما از آنجا که تاریخ نگارش «سرودهای ادا» نسبت به اثر اسنوری متأخرتر است، امروزه دیگر کاربرد اصطلاح نو و کهن برای نام‌گذاری معمول نیست.

معنای نام «ادا» هنوز روشن نیست. برخی آن را برگرفته از oddi، ایزد بانوی بزرگ -

مادر نخستین می‌دانند، که منشأ سرایش به شمار می‌رفته است. برخی آن را از ریشه odr به معنی «سرودن» می‌گیرند و نام‌گذاری اسنوری بر کتاب آموزشی خود را نیز به این دلیل تصور می‌کنند. سرودهای ادا از سرنوشت جهان از آغاز سخن می‌گوید، از دلاوری‌ها و کارهای ایزدان و پهلوانانی چون ثور (Thor)، ماجراجویی‌های ادین (Odin)، عشق فریر (Freyr) به گرد (Gerd) دختر زیبای یک غول و نیز از بالدر (Balder) و ماجرای رؤیای او، مرگ او و کین‌خواهی برای او. شخصیت منفی این داستان‌ها، لوکی (Loki) است که به مجمع ایزدان نفوذ کرده است.

پژوهش‌های اسطوره‌شناسی تطبیقی فرهنگ هند و اروپایی در غرب، سوی توجه خاصی که به ریگ ودا دارند، به این اثر نیز زیاد ارجاع می‌دهند. جالب اینجاست که پژوهشگرانی چون استیگ ویکاندر (Stig Wikander)، که در زمینه اسطوره‌شناسی و دین‌شناسی ایرانی پژوهش‌های ارزشمندی کرده است، معمولاً به همسانی‌های اسطوره‌های ایرانی و اسکاندیناوی اشاره کرده‌اند. مواد این پژوهش‌ها اساساً برگرفته از ادا از یک سو و ریگ ودا، اوستا و متون فارسی میانه از سوی دیگر است.

راقم این سطور در مقاله «سیاوخش و بالدر: پژوهشی در اسطوره‌شناسی تطبیقی» (منابع)، برای نخستین بار به مقایسه یکی از مهمترین شخصیت‌های اسطوره‌ای ادا با سیاوش ایرانی پرداخت. شخصیت بالدر در پژوهش‌های اسطوره‌شناسی و دین‌شناسی غرب و تأثیر آن در مسیحیت زیاد مورد توجه قرار گرفته، اما آنچه از نظر بسیاری دور مانده بود، همسانی‌های این شخصیت با سیاوش در داستان‌سرایی شاهنامه است. این همسانی‌ها چنان در بافت دو داستان مشهود بود که احتمال الگوی مشترک را دو چندان می‌کرد. قابل ذکر است که ژرژ دومزیل، از دانشمندان اسطوره‌شناسی هند و اروپایی، الگوی بالدر و هماورد او، یعنی لوکی را در داستان‌های دیگر اقوام، از جمله روایت‌های قفقازی و ارمنی بررسی کرده، اما شخصیت سیاوش به جهت ویژگی داستان‌سرایی شاهنامه و جای‌گشت‌های بسیاری که در این اثر وجود دارد، از نظر او هم دور مانده است. ویکاندر نیز میان لوکی و ضحاک در سرانجام آن دو که همان بسته شدن در دل

کوهی است، همسانی یافته و خاستگاه آن را هند و اروپایی دانسته است. جالب اینجاست که فریزر نیز برای نخستین بار کشته شدن اسفندیار با شاخه‌گز را همانند کشته شدن بالدرا با شاخه‌میستل مطرح می‌کند. این نظر نیز در پژوهش‌هایی که در مورد اسفندیار صورت گرفته، از نظر دور مانده است. گرچه در همان مقاله سیاوخش و بالدرا، راقم کوشید نظر فریزر را نقد کند و به طور مختصر همانندی‌های رویین‌تنی بالدرا را اساساً با رویین‌تنی سیاوش که در لایه‌های پنهان ابیات شاهنامه وجود دارد، مطرح سازد، در پژوهش‌های اسطوره‌شناسی تطبیقی ایران متأسفانه هنوز الگوهای منظم و دقیق به کار گرفته نمی‌شود و توجه صرف به همسانی‌های صوری این یا آن شخصیت، به نتایج کلی می‌رسد، بی آنکه ساختار داستان‌ها و عناصر سازنده آنها مورد توجه قرار گیرد. برای نمونه همین شخصیت اسفندیار از زمانی با شخصیت آشیل همسان دانسته شده است، بی آنکه به دیگر عناصر و مؤلفه‌های این هر دو داستان توجه شود. تازه در همان همسانی که تیر خوردن به یکی از اعضای هر دو قهرمان است، توجه نمی‌شود که اگر چشم اسفندیار مانند پاشنه آشیل نقطه ضعف پهلوان بود، دیگر نیازی به تیرگز نبود تا راز آن به مدد سیمرغ گشوده شود و این نقطه ضعف با هر تیر و پیکانی مرگ او را مقدر می‌ساخت.

نام سیاوش:

در اینجا با توجه به بخش دیگری از ادا می‌کوشیم به ریشه‌شناسی نام «سیاوش» بپردازیم. نام سیاوش در اوستا به صورت Syavaršan آمده است و بارتولمه آن را «دارنده اسب سیاه» ترجمه کرده است. یعنی Syav «سیاه» و aršan «اسب نر». اما سیاوش در اصل ویژگی‌های ایزد گیاهی را نشان می‌دهد و من در مقاله یاد شده عناصر بنیادی این بن‌مایه را توضیح دادم. از طرفی صورت‌های دیگری از نام سیاوش در زبان فارسی میانه و فارسی باقی مانده است که از لحاظ ریشه‌شناسی با صورت اوستایی کاملاً منطبق نیست. برای نمونه تطبیق نام سیاوخش به صورت Syawaxš با صورت اوستایی آن توجیه‌پذیر نیست. یوستی نام سیاوش را به معنی «سیاه مو» می‌داند و دلیل آوای x در نام

او را قابل مقایسه با ataš و ataxš مطرح می‌کند (Justi, 1895: 300). اما تنها با طرح این شباهت نمی‌توان دیگر مشکلات معنایی را که با نام سیاوش مرتبط است، حل کرد. چون «وش» در نام سیاوش در اصل به معنی «گیاه» است و اگر یوستی آن را «مو» هم ترجمه کند با ویژگی‌های اسطوره‌ای سیاوش مرتبط است و می‌توان وجود احتمالی ریشه‌ای مشترک را که در پایین یاد خواهیم کرد، فرض نمود. اما «اسب» در صورت اوستایی با این عناصر چه پیوندی دارد؟ راقم مسئله «اسب سیاه» و پیوند آن با سیاوش را نیز در مقاله «الگوی پیشنهادی رده بندی داستان‌های پریان بر بنیاد اسطوره‌ها» (← منابع) روشن نموده است. حال باید ارتباط این دو ویژگی را با نام سیاوش نیز جستجو کرد.

ریشه مو و گیاه / درخت:

بیلی، میان دو اسم vareša «مو» و vareša «گیاه»، در اوستا، پیوند قایل است. او ذیل مدخل baggara این واژه را به معنی «برگ» از varka-ra می‌داند که قابل قیاس است با پارتی مانوی wrkr، سغدی vareka، پهلوی valg/vark، فارسی نو barg. در صورت هند و اروپایی uel «مویین، علفی، پشمین» که با -k- در صورت هندی کهن -valka- «پوست درخت» و در اوستایی صورت -vareša «مو» آمده است. بیلی معتقد است که احتمالاً این دسته واژه‌ها، با صورت‌های دیگر خوشه -kš- نیز پیوند دارند، مانند صورت هندی کهن vrksa- که به طور خاص برای گیاه سومه/ هوم به کار می‌رود و به طور عام به معنی «درخت» است (Baily: 1979: 275).

ارتباط اسب و درخت در اسطوره‌های هند و اروپایی:

از نوستگی به این طرف در کنار نقش‌های هندسی، نقش درخت و گیاه به کار رفت. در فرهنگ‌های میان‌رودان، ویژگی تزیینی درخت تبدیل به معنای خاصی شد و زندگی خاص خود را یافت. درخت در زمان‌های مختلف و نزد اقوام مختلف به منزله نمادی برای طبیعت درک ناشدنی قلمداد شده است. نمادی که کهن‌الگوی آن در پیوند با انسان نهفته است.

درخت جهان:

در ناف زرد هشت گوشه جهان درخت انبوهی با هشت شاخه قرار داشت. پوستش از نقره و برگ‌هایش به بزرگی پوست اسب بود. از نوک درخت، شیره زرد بغانه می‌تراوید که اگر از آن می‌نوشیدی، تشنگی و گرسنگی‌ات رفع می‌شد. این تصویری است که از درخت در اسطوره‌های اسکاندیناوی دیده می‌شود. در «ادا» درخت یگدراسیل Yggdrasil، درخت جهانی است که سه ریشه دارد و زیر هر ریشه چشمه‌ای، یکی چشمه ازل، دیگری چشمه یاد و دیگری چشمه سرنوشت (Lurker, 1967: 25). این درخت همان درخت بلوط مقدس است و در اکثر روایت‌ها ایزدان و پهلوانان اسب خود را با درخت زندگی مربوط می‌کنند. از این روست که در گرمینسمال (Grimnismal) گفته می‌شود که ایزدان در پای درخت، سوار آمدند تا دادگاه بر پا کنند (Holmberg, 1996: 81-82).

درخت جهانی یا درخت زندگی در اکثر باورهای اقوام مختلف وجود دارد. این باور در کتاب مقدس نیز آمده است و در باورهای مسیحی با صلیب مسیحیت یکی شده است. تصور درخت به عنوان نماد زندگی در فرهنگ‌های شرق کهن، یونان و روم با آیین‌های درختی مرتبط شده است. نزد ژرمن‌ها، در «ادا»، درخت بلوط یگدراسیل این تصور را نشان می‌دهد. درختی که شاخه‌هایش به آسمان می‌رسد و همیشه سبز است و جایگاه ایزدان به ویژه ایزد گیاهی است. درخت یگدراسیل به طور تحت‌اللفظی «اسب یگر»^۱ معنی می‌دهد. «یگر» نامی است که مکرر با ادین^۲ مربوط شده است و «دراسیل» نام اسب است (Golther, 2004: 281).

1. Ross des Yggr

۲. ایزد ادین بزرگ‌ترین ایزد در اسطوره‌های اسکاندیناوی است او نیز دراسیل نام دارد.

درخت/گیاه و اسب در ارتباط با سیاوش:

راقم ارتباط درخت/گیاه و نیز نماد «مو» را در پیوند با گیاه و در ارتباط با سیاوش، در دو مقاله پیش‌تر یاد شده، به تفصیل آورده است. در اینجا بیش از هر چیز بر روی نام سیاوش تمرکز می‌کنیم. همان‌طور که یاد شد، سیاورشن اوستایی به معنی «اسب سیاه (دارنده اسب سیاه)» است که به خوبی با مسئله اسب سیاه سیاوش در شاهنامه، که بهزاد نام دارد و دارای ویژگی بغانه است، و دیگر ویژگی‌های اسب در ارتباط با سیاوش منطبق است.^۱ در اینجا تنها برای روشن شدن بحث ابیاتی را که در شاهنامه در وصف اسب سیاوش آورده است، نقل می‌کنیم:

اسب سیاوش در شاهنامه نیز شیرنگ (= سیاه رنگ) است. اما گزارش چندانی از ویژگی‌های او در دست نیست. ویژگی‌های بسیار مهمی که در پیوند با نام سیاوش و کارکرد اسب بالدار و جادویی قرار می‌گیرد، به طور پوشیده باقی مانده است. مثلاً هنگامی که سیاوش از آینده خود ناامید می‌شود و از سرنوشت شوم خود آگاه، در گوش اسب خود نجوا می‌کند:

سیاوش چو گشت از جهان ناامید برو تیره شد روی روز سپید
چنین گفت: شیرنگ بهزاد را که فرمان مبر زین سپس باد را
همی باش در کوه و در مرغزار چو کیخسرو آید ترا خواستار
ورا بسارگی باش و گیتی بکوب ز دشمن به نعلت زمین را بروب

(شاهنامه، چاپ خالقی، دوم، ص ۲۲۷)

در جای دیگر چون کیخسرو بر اسب پدر می‌نشیند، اسب چون باد به هوا می‌پرد و گوی به خیال آنکه اهریمن به سیمای اسب، کیخسرو را ربوده به وحشت می‌افتد:

نگه کرد بسهزاد را کی بدید یکی باد سرد از جگر برکشید
بدید آن نشست سیاوش پلنگ رکیب دراز و جنای خسدنگ...

۱. نک. به مقاله «الگوی پیشنهادی رده بندی داستان‌های پریان بر بنیاد اسطوره‌ها»، ص ۱۳۱-۱۳۴.

چو کیخسرو او را به آرام یافت
بمالید بر چشم او دست و روی
لغامش برو کرد و زین بر نهاد
چو بنشست بر زین و بغشارد ران
بکسردار باد هوا بر دمید
غمی شد دل گویو و خیره بماند
همی گفت کاهرمین چاره جوی
کنون جان خسرو شد و رنج من
چو یک نیمه ببرید از آن کوه شاه
همی بود تا پیش او رفت گویو
که شاید که اندیشه پهلوان
بدو گفت گویو: ای شه سرفراز
تو از ایزدی فسر و برز کیان
بدو گفت: از این اسب فرخ نژاد
چنین کردی اندیشه ای پهلوان
کنون رفت و رنج مرا کرد باد

(همان، ص ۴۲۷-۴۲۸)

از این ابیات چنین برمی آید که شیرنگ بهزاد، اسب سیاه رنگ سیاوش، دارای فهم و شعور خاصی است. می‌توان با او سخن گفت و با او عهد بست و هم چنین قادر به پریدن است. اما توصیف بیشتری از آن در دست نیست. نپرداختن به ویژگی اسب (اسب بالدار) چه از سوی فردوسی در شاهنامه و چه از سوی دیگر ناقلان دوران اسلامی، احتمالاً بیشتر برای عقلانی کردن این داستان‌هاست. چرا که این داستان‌ها پیوند خود را با باورهای مردم کم کم از دست داده بودند و از این روی، خرده خرده جنبه‌های عقلانی‌تر به آن‌ها داده شده است و معمولاً به همین دلیل جای گشت‌ها در این گونه

داستان‌ها زیاد صورت می‌گیرد^۱ اما هر کوششی از این دست که انجام شود، تا وقتی آن داستان باز گفته می‌شود، بن‌مایه اسطوره‌ای آن نیز باقی می‌ماند. سیاوش از سویی در برخی از داستان‌ها (احتمالاً در منطقه‌ای) نماد سوار و اسب سوار است، و از سوی دیگر بایستی با گیاه و حیات متناوب گیاهی نیز، دارای پیوند باشد.

در ابیات زیر از شاهنامه نیز سخن از درختی است که نماد سیاوش و نمودی از درخت جهانی / درخت زندگی است:

فریگیس و کیخسرو از پرستش گهی دیدن می‌کنند که وصف آن به صورت زیر است:

فریگیس و کیخسرو آن جا رسید	بسی مردم آمد ز هر سو پدید
بسه دیده سپردند یک سر زمین	زبان دد و دام پسر ز آفرین
کز آن بیخ پرکنده فرخ درخت	از این گونه شاخی برآورد سخت
ز شاه جهان چشم بد دور باد	روان سیاوش پر از نور باد
همه خاک آن شارسان شاد گشت	گیا بر چمن سرو آزاد گشت
ز خاکی که خون سیاوش بخورد	به ابر اندر آمد یکی سبز نرد
نگاریده بر برگ‌ها چهر اوی	همی بوی مشک آمد از مهر اوی
به دی مه به سان بهاران بدی	پرستشگه سوگواران بدی
کسی کز سیاوش نباید گریست	به زیر درخت بسندش بسزیست

(همان، ۳۷۵-۳۷۶)

مهمترین جنبه در این درخت، متصف شدن درخت همیشه سبزی که سر به آسمان می‌ساید، به صفات سیاوش است که چهر او بر آن نگاریده شده است. در واقع الگوی درخت زندگی / جهانی را به یاد می‌آورد. مسلم است که نمادهای درخت زندگی /

۱. برای اطلاع بیشتر درباره جایگشت‌ها در شاهنامه رک. مقاله نگارنده: «تهمینه کیست؟ پژوهشی در اسطوره‌شناسی تطبیقی»، نامه فرهنگستان، شماره ۳۵، تهران / مرداس نیک مرد آدمخواره، نامه فرهنگستان

جهانی که در نگاره‌های ایرانی نمونه‌های بسیار دارد، با باورهای مربوط بوده که متأسفانه به طور کامل به دست ما نرسیده است. آنچه که به طور پراکنده از شاهنامه به دست می‌آید، می‌تواند ما را از طریق پژوهش‌های تطبیقی به نتیجه‌ای محتمل برساند.

نتیجه‌گیری:

دیدیم که نام سیاوش از لحاظ ریشه‌شناسی به دو چیز مرتبط است:

۱- اسب سیاه

۲- درخت/ مو سیاه.

توضیح این ریشه‌شناسی تنها از طریق بن مایه‌های اسطوره‌ای ممکن است. در الگوی درخت زندگی در «ادا» نیز درخت زندگی / جهانی با نام اسبی مرتبط شده است که در واقع یادآور توت‌م اسب در فرهنگ هند و اروپایی است. هم چنین به اهمیت درخت به عنوان نماد زندگی در اکثر فرهنگ‌ها اشاره کردیم. حال با توجه به ابیاتی که در اینجا اشاره کردیم و نیز در مقاله‌های دیگر به طور مفصل‌تر به آنها پرداخته‌ایم، می‌توان تصور کرد که درخت زندگی / جهانی در فرهنگ ایرانی با نام سیاوش مربوط بوده است که خود با باورهای مشترک فرهنگ هند و اروپایی پیوند دارد. «اسب درخت» می‌تواند بازمانده‌ی توصیفی درخت بلوط باشد که در فرهنگ هند و اروپایی بسیار مقدس بوده است و جایگاه ایزدان تصور می‌شده است. در اسطوره‌شناسی ایرانی باید بیش از هر چیز شبکه‌های ارتباطی اسطوره‌های ایرانی را از نظر دور نداریم. این ارتباط‌های اسطوره‌ای، متأسفانه هم در اوستا - تحت تاثیر بازنوشت دینی - و هم در شاهنامه - به جهت بازنوشت دوران‌های متأخر و عقلانی شدن آنها - جای‌گشت‌های بسیار به دست ما رسیده است. الگوی اسطوره‌شناسی تطبیقی نو ژرژ دومزیل در پی حل چنین مشکلاتی است تا با در نظر گرفتن اسطوره‌ها، حماسه‌ها، افسانه‌ها و فرهنگ عامه، به ساختار اجتماعی این جوامع نزدیک شود و خاستگاه و دلیل پیدایش مؤلفه‌های اسطوره‌ای این اقوام مشترک را روشن سازد.

می‌توان بر این اساس بازمانده یکی از اسطوره‌های فرهنگ هند و اروپایی، یعنی درخت مقدّس جهانی که با اسب مقدّسی هم پیوند داشته است، در پیوند با شخصیت و نام سیاوش روشن کرد.

منابع

- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر دوم: ۱۳۶۹/۱۹۸۴. نیویورک.
- مختاریان، بهار. «سیاوخش و بالدر: پژوهشی در اسطوره‌شناسی تطبیقی هند و اروپایی». نامه انجمن، شماره ۲۵، ۱۳۸۶، ص ۹۱-۱۱۶.
- _____ «الگوی پیشنهادی رده‌بندی داستان‌های پریان بر بنیاد اسطوره‌های». نامه انسان‌شناسی، شماره ۸، ۱۳۸۴، تاریخ انتشار ۱۳۸۷، ص ۱۱۹-۱۳۹.
- Baily, H.W. *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge, 1979.
- Golther, W. *Germanische Mythologie*, Essen, 2004.
- Holmberg, U. *Der Baum des Lebens*, Gottinnen und Baumkult, Bern 1996.
- Justi, F. *Iranische Namenbuch*, Marburg, 1895.
- Lurker, M., *Der Baum in Glauben und Kunst*, Baden- Baden. 1967.